

برنامه های استعمارگران برای آذربایجان

فیروز منصوری

برنامه های استعمارگران بعد از جنگ هرات،

برای آذربایجان و آذربایجانیان

پس از آنکه آب « مسئله هرات » از آسیاب افتاد و روس و انگلیس محمدشاه را به بغداد راه ندادند، تباری سیاسی و توافق پنهانی آن دو ابرقدرت، به طرح تقسیم کشور، با عنوان : « تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران » انجامید؛ و برای به ثمر رسانیدن برنامه های آینده، مقدمات تضعیف دولت مرکزی، ایجاد انواع اختلاف مرزی و قومی را با اقدامات زیر؛ به مرحله اجرا درآوردند:

۱. اعزام سفیر جدید دولت روسیه به ایران با دستورات خاص.
۲. نابود کردن قدرت نظامی ایران عموماً، آذربایجان و شاهسون ها خصوصاً.
۳. تشدید اختلاف و تبلیغ انزجار نسبت به زبان فارسی و ترکی.
۴. از بین بردن فرهنگ ایرانی و زبان فارسی با فعالیت میسیونرهای آمریکایی در آذربایجان و تعمیم و ترویج زبان ترکی.

اینک درباره فقرات ۱، ۲، ۳، توضیح مختصر و مناسب داده، در بخشهای مبسوط و مشروح، تاریخچه و برنامه های میسیونرهای مسیحی را به تفصیل معرفی خواهیم کرد.

۱. در پیش گفتار « خاطرات وزیرمختار سیمونیچ » آمده است:

گفتگوی نیکلای اول با دوهمل در موقع عزیمت او به جای سیمونیچ به ایران شایان

توجه است. تزار با لحن نصیحت‌آمیزی به او گفته بود: «شما نباید با انگلیسی‌ها رفتار خصمانه در پیش گیرید، ما و انگلیسی‌ها هر دو در ایران منافع مشترک داریم. هم ما، هم آنها می‌خواهیم وضع موجود را نگه داریم و تا جایی که مقدور است قدرت دولت را تحکیم کنیم... من آرزو مندم که شما با سفارت انگلیس روابط بسیار نیکو داشته باشید.»^۱

از نامه ۲۰ اکتبر سال ۱۸۳۸ نسلرود وزیر امور خارجه روسیه، به سفیر آن دولت در انگلستان:

اگر انگلستان بخواهد برای اعاده امنیت ایران، که شرط اصلی بقای آن کشور و در عین حال وثیقه صلح و مسالمت در بین دو دولت معظمی است که **موظفند در تعیین سرنوشت آسیای میانه سهم مشترک داشته باشند**، با ما تشریک مساعی نماید، حضور سفیر جدید ما حتماً در طرز عمل شاه تأثیر سودمندی خواهد داشت.^۲

دعوت به تشریک مساعی و حفظ منافع مشترک، در چهارچوب «تضمین تمامیت اراضی ایران» در زمان کنت سیمونیچ هم، از جانب انگلیس‌ها عنوان می‌شده است. او می‌نویسد: «آلیس سر صحبت را باز کرد، مقدمه‌چینی حضرات همیشه چنین است که گویا انگلستان یگانه دولت اروپایی است که نظارت بر استقلال و تمامیت شاهنشاهی ایران را بر عهده دارد.» (خاطرات، ص ۱۰۵)

* * *

۲. دنیس رایت، در کتاب «انگلیسی‌ها در میان ایرانیان» نوشته است:
عده‌ای از افسران انگلیسی در تاجگذاری محمد میرزا که در ژانویه سال ۱۸۳۵ برگزار شد حضور یافتند، سپس این افسران به مناطق گوناگون فرستاده شدند تا سربازگیری کنند و سربازان را آموزش دهند. پاسمور به اراک فرستاده شد، شیل به سراب، و رالینسون به کرمانشاه...^۳

دنیس رایت، دیگر ننوشته است که، افسران مزبور (اعزامی از کمپانی هند شرقی) چگونه به ارتش ایران خدمت کردند؟ و چه کسانی را آموزش دادند.
فریدون. آدمیت، آورده است:

هنری آلیس وزیر مختار وقت انگلیس در تهران ضمن نامه ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (دهم

محرم ۱۲۵۳) به پالمرسون راجع به تصمیم عزیمت محمداشاه به سوی هرات می‌نویسد: (آرام بودن مرزهای جنوب و غرب ایران مایه دل‌آسایی و آزادی شاه و تقویت اوست که به هر طرف برود به خاطر جمعی عمل نماید).^۴

ه. آلیس برای بهم زدن آرامش مرزهای غرب ایران و ایجاد نگرانی در محمد شاه، در ۲۵ جولای ۱۸۳۶، به کلنل شیل در تبریز مأموریت داد که در کردستان حکاری به دیدار میرواندوز رود، سپس در سلیمانیه با رشید پاشا ملاقات و مذاکره نماید. کلنل استورات ضمن اعلام مأموریت مذکور، می‌نویسد: «نکته خیلی مهم این است که، قهرمان میرزا در این ایام به قصد مطیع ساختن میرواندوز، عازم مرز ترکیه است، با کلنل شیل برخورد نخواهد کرد.»^۵

قبل از کلنل شیل، جیمز بیلی. فریزر، فرستاده پالمستون، در مراجعت از مأموریت جاسوسی خراسان، مسافرت کردستان و بین‌النهرین را آغاز کردند. او در سفرنامه خود، از اوضاع مختلف منطقه و ملاقات با محمداشاه معروف به «میرواندوز»، بیش از ده صفحه مطالب سیاسی و تحقیقی نوشته است.»^۶

فقط دو ماه بعد از مأموریت کلنل شیل بود که، به فرمان میرواندوز کردهای آن دیار اطراف ارومیه را غارت کردند.^۷ سرکشان خراسان و مخالفان دولت وقت، تحت تعلیمات کلنل شیل بودند.

درباره تعلیمات نظامی پاسمور، خاطرات سیمونیچ، مشعر بر این است که: «سپاه عراق و عجم بر خلاف انتظار، به جای ۵,۰۰۰ نفر به ۲,۰۰۰ نفر هم نمی‌رسیدند، به فرماندهی پاسمور سرهنگ انگلیسی وارد شد با لباس‌های مندرس، تقریباً بی‌اسلحه و تعلیمات نظامی ندیده.» (خاطرات: ص ۱۰۸، ۱۰۷)

کلنل استورات هم گزارش می‌دهد: «...سربازان استان‌های عراق و مازندران تحت تعلیم کلنل پاسمور قرار گرفته‌اند. آنان از سربازان آذربایجانی نفرت دارند و به طعنه آنان را تعریف می‌کنند.»^۸

خدمات نظامی هنری - رالینسون. به قلم کنت سیمونیچ:

سپاهیان کرمانشاه چنان دستکاری شدند که وقتی که روانه تهران شدند از هم پاشیدند. قسمت اعظم عشایر که این سپاه را تشکیل داده بود به خاک عثمانی گذشتند. در کرمانشاه مردی بود به نام رالینسون که به تحقیقات علمی اشتغال داشت

و در مفسده‌جویی و فتنه‌انگیزی بسیار توانا و چیره‌دست بود. رالینسون جزو افسران مشاق کمپانی هند شرقی بود که در آغاز سال ۱۸۳۶ برای تعلیم سربازان محلی به کرمانشاه فرستاده بودند. وقتی که همه چیز برای اعزام عده آماده شده بود، این شخص تمام وسایل مؤثری را که هم‌میهنانش در اختیار دارند از تطمیع و توسل به دروغ‌های ماهرانه به کار انداخت و این افواج را که از طوایف وحشی و نادان تشکیل شده بود، پراکنده و متلاشی ساخت. (خاطرات سیمونیچ، ص ۱۳۴)

در صفحه ۳۶۹ جلد یکم مجموعه اسناد و مدارک «فرخ‌خان امین‌الدوله» نامه مورخ ۷ شوال ۱۲۷۳ هـ. ق میرزا آقاخان به امین‌الملک، آمده است: «نوشته بودید که رالینسون را محرک شده‌اید به سفارت ایران مأمور شده بیاید تعجب کردم که شما مگر نمی‌دانید او شریترین انگلیس‌ها، بلکه شیطان روی زمین است.»

دنیس. رایت، در کتاب خود از گروه‌بانان تفنگدار اعزامی از انگلستان مختصر یاد می‌کند و می‌نویسد:

از طرف دولت انگلستان، دوهزار تفنگ، قطعاتی چند خمپاره‌انداز، نیم میلیون چخماق پیشاپیش به عنوان هدیه برای شاه جدید فرستاده شده بود... ده سال بعد شیل این وسایل را در حالی که بسته‌های حاوی آنها هنوز باز نشده بود، در مقر هیأت نظامی در تبریز یافت. (ص ۷۴)

دنیس رایت، علاوه بر تحریف وقایع و کتمان حقایق، نوشته را چنان تنظیم کرده است که خواننده تصور و برداشت نماید که ایرانیان چقدر بی‌حال و خائن بودند که در عرض ۱۰ سال تفنگ‌های مدرن انگلیسی را در جعبه‌ها دست‌نخورده نگه داشتند و از وجود آنها هیچ بهره‌ای نبردند.

در گزارش‌های کلنل استوارت آمده است:

۸ ژوئن ۱۸۳۶ - ... هنری بیتون امروز وارد تبریز شد. او ضمن دریافت ۲۲۰۰ لیره حقوق خدمت سالیانه، اختیار دارد ۲۸۰۰ لیره نیز در عرض دو سال برای تأسیس کارخانه ریخته‌گری هزینه نماید و ۴۰۰ لیره به خرید وسایل موزیک نظامی خرج کند. دولت ما دستور داده ۲۰۰۰ تفنگ خاوندار با تجهیزات کامل و ۵۰۰۰۰۰ چخماق به شاه ایران هدیه شود. این سلاح‌ها در زمان مناسب و خوبی به ایران خواهد رسید، و در حمله و تاخت ایرانیان به دوستان افغانی ما - و شاید در یک

جنگ مرزی بر علیه هم پیمان ما سلطان (ترکیه) به کار خواهد رفت. (ص ۳۱۲)

روبرت. مکدونالد، فرمانده اسکورت مک‌نیل و سر گروهبان مشاقان انگلیسی، از وصول دوهزار قصبه تفنگ خاندار به تهران، در آوریل ۱۸۳۷، خبر می‌دهد و می‌نویسد: ما روز به روز توقع و انتظار داشتیم که تفنگ‌ها را به مردان (سربازان) پخش و تحویل نماییم. ولی در این باره مایوس و ناامید گشتیم، زیرا سفیر ما به عللی خوب و درست، همه آنها را در اختیار و مالکیت خود نگه داشت، و ما نمی‌توانستیم نسبت به نیات و نظرات وی فضولی کنیم.^۹

«در پایان ماه جولای ۱۸۳۷، زمانی که از حرکت نیروهای ایران به سوی هرات آگاه شدیم، تازه دریافتیم که سفیر ما، چرا از پخش و تحویل تفنگ‌ها خودداری می‌کرد.» (مکدونالد. ص ۲۰۲)

اما، سرانجام هدایای امپراتوری انگلستان را مکدونالد چنین رقم می‌زند: در ماه جولای ۱۸۳۸، بعد از اینکه مک‌نیل با دولت ایران روابط سیاسی را قطع کرد و انگلیسی‌ها آماده حرکت به انگلستان شدند، ما گروهبان‌های مشاق انگلیسی از کمپ قلهک به شهر رفتیم، و با درآوردن چخماق «Lacks»‌های تفنگ‌ها، آنها را کاملاً از کار انداختیم تا در آینده مورد استفاده ایرانیان و روس‌ها قرار نگیرند، و مجموع آنها را در صندوق‌ها قرار داده به جایگاه خود (قلهک) آوردیم. (ص ۲۶۲)

دولت و ملت ایران، از فتنه و فساد مک‌نیل، پاسمور، شیل و رالینسون خلاص نشده، گرفتار آفت جاسوسان و فرستادگان ویژه انگلیسی چون میتفورد ولایارد شدند، که اولی در خراسان و هرات فعالیت می‌کرد و دومی در میان بختیاری‌ها با دنبال کردن برنامه‌های رالینسون به نفع شاهزادگان تبعیدی بین مردم پول تقسیم می‌کرد و ایلات را بر علیه حکومت مرکزی می‌شورانید.

چهار سال بعد از میتفورد ولایارد، فتنه پرداز دیگری، به نام ج. پ. فریه، پس از کسب دستور از مرکز فساد بغداد، در ۸ آوریل ۱۸۴۵، وارد خاک ایران شد و با لباس مبدل به مشهد رفت و با الله‌یارخان آصف الدوله و حسن‌خان سالار به کنگاش نشست.

فریه از ورود به خاک ایران و معرفی کردهای سنجابی، و شرح اوضاع جغرافیایی

منطقه، ساکنین قصبه کردند را در حدود ۱۱۰۰ خانوار برآورد کرده و می‌نویسد:

... اهالی کردند علی‌الهی هستند. گوشت خوک می‌خورند، مشروبات الکلی می‌نوشند، نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند. اگرچه تقریباً همیشه بر علیه ایران در شورش و عصیان بوده و به زحمت ممکن است مطیع آن دولت باشند، با وجود این سازش و مصالحه کرده‌اند. هر موقع احساس فشار و خطر کنند، قصبه را ترک کرده به کوه‌ها پناه می‌برند که هیچ قدرت نظامی ایران نمی‌تواند آنها را تعقیب نماید. مالیات معینه برای کردی‌ها خیلی کم و ناچیز است، با این که منطقه ثروتمندی را در اختیار دارند. در سال ۱۸۴۲، در نتیجه شورش‌ها که برپا کردند، مالیات آنها کاهش یافت. داستان بدین قرار است:

یکی از جوانان کردند، به رسم «فراری» دختری را از دهات مجاور به خانه خود آورد. ولی برخلاف معهود محلی و رسم عشیره‌ای، از پرداخت شیربها به پدر دختر و کسب رضایت وی، خودداری می‌کرد. پدر دختر به حاکم کرمانشاه شکایت کرد. حاج خان شکی، حاکم وقت، جهت رسیدگی به تظلمات وی، همچنین برای وصول مالیات معوقه چندین ساله، دوبار فراش‌ها را به کردند فرستاد ولی مردم آنان را از قصبه بیرون راندند و چیزی وصول نشد؛ یکبار نیز خودش با مأمورین بدانجا رفت و چند روز توقف نمود، ولی اهالی شبانه منزلش را آتش زدند. سرانجام، جهت وصول مطالبات دولت، به دستور حاج میرزا آقاسی، حاکم کرمانشاه با ۸۰۰ نفر قشون به کردند عزیمت می‌نماید که ۳۰۰ نفر آنان غلامان ترک‌زبان بودند و ۵۰۰ نفر دیگر سوار نظام کرمانشاهی (دست پرورده رالینسون). حاج خان، سوارنظام را در بیرون قصبه، در کاروانسرای شاهی و باغ‌های اطراف مستقر می‌سازد و ۳۰۰ غلام پیاده را با خود به شهرک می‌برد. مردم کردند پیش‌بینی می‌کنند که به زودی در آنجا جنگ و خونریزی اتفاق خواهد افتاد، خیلی از آنها زنان و دختران را به کوهستان‌ها فرستادند، هوای تابستان هم گرم بود.

مأمورین دولتی از روز اول بنای بدرفتاری گذاشته مالیات‌های سنگین مطالبه می‌کنند و با مراجعه به منازل، مردان را می‌آزارند و نسبت به زنان بی‌حرمتی نشان می‌دهند. تا اینکه، حاکم عده‌ای از فراشان را به خانه شخصی می‌فرستد که زیباترین دختر دهکده (قصبه) را دستگیر کرده و بیرون آورند. پدر دختر با ناراحتی به دفاع برخاسته و یکی از مأمورین مقدم را با خنجر مجروح می‌سازد، مأمورین دیگر او را گرفته پیش حاکم می‌برند و سخت تنبیه می‌کنند و مجروح، بعد از این پیشامد، اهالی

در میدان قصبه گرد آمده و پیمان بسته و سوگند یاد می‌کنند که تا آخرین نفس، با سربازان و حاکم مبارزه نمایند. آنان شبانه به محل و مقر حکومت حمله می‌کنند و **غلامان ترک‌زبان مست و به خواب رفته را مثل گوسفندی سر می‌برند**، حاکم پست و بی‌شرف نیز مقر حکومت را سنگربندی نموده به مقاومت می‌پردازد و از سواران بیرون قصبه درخواست کمک می‌کند. چون سواران کرمانشاه و اهالی کردند از سکنه یک استان بودند، چندان تأخیر و تعلل به کار می‌برند که جنگ به نفع کردنی‌ها تمام می‌شود، و حاکم وابسته به حاج میرزا آقاسی زشت و بدنام کشته می‌شود. بعد از این حادثه، سواران به کرمانشاه برمی‌گردند بدون اینکه مورد اعتراض قرار بگیرند. ولی از سربازان ترک زبان حتی یک نفر هم از آنجا برنگشتند. (جمله را سر بریدند.)^{۱۰}

"These troops returned to Kirmanshah without having received the smallest insult, While of the Turks not one ever left the place."

در ادامه همین نوشته، فریه چنین دُر افشانی می‌کند:

ایرانیان (فارسی‌زبانان) کسانی را ترک می‌نامند که تابع و وابسته شاه هستند و در سرزمین آذربایجان زندگی می‌کنند، زیرا همه آنان به زبان ترکی سخن می‌رانند و **فارسی‌زبانان سایر استان‌ها از آنان نفرت و انزجار دارند.** (ص: ۲۲)

"The people who are designated Turks by the Persians are those subjects of the shah who inhabit the province of Azerbaijan, because they all speak the Turkish language: They are abhorred in the other provinces where Persian is spoken

غیر از اختلاف لهجه و زبان، آنان بیشترین تعداد سربازان پیاده را تشکیل می‌دهند که در هر کجا قرار گیرند، به مردم ظالمانه حکومت می‌کنند. اروپاییان کسانی را «تُرک» می‌نامند که **سلطان بر آنها فرمانروایی می‌کند.** ایرانیان و سایر کشورهای آسیایی، ملت مذکور را «عثمانلی» می‌نامند.» (ص: ۲۳)

فریه فتنه‌انگیز، بعد از این سم‌پاشی‌ها، از مسافرت به کرمانشاه و خرابی‌های آن شهر بحث رانده و همه آلام و اسقام و گرفتاری‌های مردم آن استان را، ناشی از جور و ستم محب علیخان ماکویی، حاکم وقت قلمداد کرده است.

خرابی اوضاع کرمانشاه، از بدرفتاری حاج خان و محبعلی خان ماکویی نبوده است. برای این که تا سال ۱۸۳۸ منوچهر خان معتمدالدوله حاکم کرمانشاه بود، در سال

۱۸۴۰، کنت دوسرسی بدان شهر سفر کرده و حاکم آنجا را نور محمدخان از ایل قاجار معرفی کرده است. حاج خان بعد از ۱۸۴۰ به حکومت منصوب، و در ۱۸۴۲ در کرد مقتول شده است. محبعلی خان نیز بعد از وی فرمان می‌رانده است.

اگر در سال ۱۸۴۵، فریه فرانسوی (نوکر تازه استخدام انگلیس) حاج خان و محبعلی خان را ستمگر و پست و خائن معرفی کرده خوانندگان را نسبت به دولت مرکزی بدبین می‌ساخت، نه برای دلسوزی به مردم کرمانشاه و توابعش بوده، بلکه به علت کینه دیرینه دولت انگلیس نسبت به آن دو حاکم بوده است. هرگاه آن دو والی دوستدار سکنه کرمانشاه و خدمتگزار مردم ایران هم نبوده باشند، بی‌شک دشمن سرسخت انگلیس و مبارز استعمار بوده‌اند.

حاج خان علاوه بر اینکه در جنگ هرات با درجه سرتیپی فرماندهی قسمتی از قشون ایران را به عهده داشت، در مشهد نسبت به تعقیب و توقیف علی‌محمدبیک چاپار مک‌نیل اقدام موثر کرد، و به دشمنی با انگلیس شهرت یافت. واتسون در «تاریخ قاجاریه» نوشته است:

... آنگاه مردانی مأمور تعقیب چاپار انگلیسی شدند ... او را به اردوگاه بردند و توقیف کردند اما او توانست خود را به چادر سرهنگ استودارت برساند. این افسر، چاپار را به خدمت صدراعظم برد و چون صدراعظم شنید که او در خدمت هیأت سیاسی انگلستان بوده باز دستور توقیف او را صادر کرد و حاج خان نامی که در لشکر شاه درجه سرتیپی داشت نه فقط نسبت به سرهنگ استودارت در حضور صدراعظم بدزبانی کرد بلکه وقتی که چاپار را به دستور جناب اجل رها کردند، او را مجدداً به درون چادر برد و برای بدست آوردن نامه‌ای که همراه داشت او را نامه‌هایی را که در اختیار وی بود گرفت و با دشنام و تهدید نسبت به او رفتار کرد...^{۱۱}

محبعلی خان ماکویی نیز، در جنگ هرات از فرماندهان نامی ارتش ایران بود. در سال ۱۸۴۱، غائله سرکشی محمد تقی خان بختیاری و برادرش علینقی خان، برای تجزیه بختیاری و خوزستان لرستان از ایران، با تلاش و رهبری رالینسون ولایارد، پی‌ریزی شد و استان مزبور دچار ناامنی گردید. محبعلی خان ماکویی در دفع این غائله نقش قاطع و مؤثر داشته و لشکرکشی وی به خوزستان، آرزوهای استعمار انگلستان را دچار یأس و نومیدی ساخت. در این باره «تاریخ رجال ایران» چنین روایت می‌کند:

در این سال که منوچهر خان معتمدالدوله والی اصفهان - لرستان - خوزستان بود، برای سرکوبی محمدنقی خان چهارلنگ بختیاری به خوزستان لشکر کشید (ج ۴، ص ۱۶۳) چون اردویی مجهز از تهران به سرکردگی محبعلی خان ماکویی برای امداد معتمدالدوله و عملیات دیگر به خوزستان آمد ... علی نقی خان بختیاری به کوه‌های بختیاری پناهنده شد. (ج ۲، ص ۵۰۵)

در زمان محمدشاه و حاج میرزا آقاسی، مسائل و مشکلات دولت و ملت ایران، با ختم قضیه هرات، به پایان نمی‌رسید. دولت بریتانیا برای غارت منابع و ذخایر هندوستان و حفظ منافع خود، برای ملت‌های خاور میانه، به ویژه ایران و عثمانی، طرح‌ها ریخته و رفتاری‌ها فراهم کرده بود. برای آگاهی از موقعیت منطقه و توجیه مسئله از لحاظ سیاسی، به توضیح مختصری نیاز داریم تا دریابیم که چه علل و عواملی شهرهای مرزی ما را به خاک و خون کشیده و پیوسته ناامن و ویران ساخته بود.

ژنرال گاردان، بعد از ورود به ایران، نخستین گزارش خود را چنین نگاشت:

نظریات سرتیپ گاردان در خصوص اردوکنشی به هند از راه دهلی و پتته از طریق خاک عثمانی و ایران. ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷

بعد از پیاده شدن قشون در اسکندرون و حرکت به بغداد از طریق فرات، از بغداد قشون به خط مستقیم به کرمانشاه و اصفهان و یزد برود و از آنجا جهت جنوب را گرفته از طریق قندهار به سواحل سند برسد ...

در این موقع که از اوضاع هیچ خبری نداریم از انقلابات جدید عثمانی این طور بر می‌آید که فرستادن قشونی به عراق عرب و پیاده کردن ۱۰۰۰۰ الی ۱۲۰۰۰ نفر به بندر اسکندرون به جاست تا آنکه قسمتی از آنها بلاد حلب و بئر و ماردین و بغداد و بصره را به تصرف خود بگیرند و به تدریج خلیج فارس و مسقط را تحت اختیار خود آورده برای تجارت ما راه جدیدی باز کنند.^{۱۲}

انگلیس‌ها برای مبارزه با فرانسویان وارد میدان شدند. سرجان مالکوم، بعد از اخراج هیأت گاردان از ایران، به لرد میتو فرمانروای کل هندوستان نامه مفصلی نوشته و پیشنهاد کرده است:

ما می‌توانیم از پاشا نشین بغداد دولتی مستقل بسازیم و پاسداری از تمامیت ارضی آن را تقبل نماییم. داشتن پایگاه استراتژیک دائمی در قرنه یعنی محل تلاقی دجله و

فرات بسیار ضروری است ... در غیر این صورت اگر پاشای بغداد جانب دشمنان را بگیرد و یا عراق را از دست بدهیم، با این ندانم‌کاری، خود موجبات تجزیه امپراتوری عثمانی را فراهم آورده‌ایم. آنگاه نه فرانسه بلکه این روسیه خواهد بود که به حاکمیت انگلیس در هندوستان پایان می‌دهد.^{۱۳}

ملاحظه می‌فرمایید که از نخستین دهه قرن نوزدهم، تشکیل دولت مستقل عراق و تجزیه آن از امپراتوری عثمانی، به طرح و طعمه انگلستان در می‌آید و از دست دادن عراق، پایان حاکمیت انگلیس در هندوستان محسوب می‌شود؛ و در دهه اول قرن بیستم نیز، لرد کرزن در مجلس اعیان انگلیس اظهار می‌دارد:

این اشتباهی خواهد بود اگر تصور شود منافع سیاسی ما به خلیج فارس محدود می‌گردد. انتهای این منافع انتهای خلیج نبوده و به ناحیه بصره و بغداد منتهی نگردیده بلکه یکسره تا خود بغداد کشیده می‌شود.^{۱۴}

دولت بریتانیا برای نیل به مقاصد سیاسی و حفظ منافع خود، ایجاد اختلافات مرزی را بهترین راه خود برگزید. چنانکه دنیس رایت نوشته است:

یکی از چیزهایی که دامنه منافع بریتانیا را در ایران به خوبی نشان می‌دهد این واقعیت است که بریتانیا در تعیین همه مرزهای ایران، به استثنای بخشی از مرزهای شمالی ایران با روسیه که در خاور دریای خزر قرار می‌گیرد، دستی داشته است ... مداخله آن کشور در تعیین مرزهای ایران نتیجه توجه شدید بریتانیا به امر دفاع از هندوستان و بیم بریتانیا از گسترش سیطره روسیه در آن جهت بود. هر قطعه مرز نامعینی چه در باختر چه در خاور ایران می‌توانست آشوبگران را وسوسه کند و صلح و ثبات را به خطر افکند. ایرانیان به هیچ وجه از بعضی مرزهایی که با پافشاری بریتانیا تعیین و ترسیم شد راضی نبودند.^{۱۵}

نخستین اختلاف مرزی، از سلیمانیه و ذهاب آغاز شد، که تا سال ۱۸۲۰، حاکم سلیمانیه خراجگزار دولت ایران و تابع محمدعلی میرزا دولت‌شاه فرمانروای کرمانشاه بود.^{۱۶} در این تاریخ به واسطه دوبر مسافرت کلادیوس. جمس. ریچ نماینده دانشمند کمپانی هندشرقی در بغداد به کردستان، علاوه بر معرفی موقعیت سوق‌الجیشی و ایالات مختلف منطقه، چاه‌ها و چشمه‌های نفت کفری سلیمانیه و چشمه‌های نفت مندلی و سایر

معادن، به دولت بریتانیا گزارش شده بود. نخستین کنفرانس اختلاف مرزی ارزن‌الروم در سال ۱۸۲۳ برای این منظور و مسائل منطقه به وجود آمد. ولی با اقدامات و هوشیاری میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی منظور بریتانیا تأمین نشد. در کنفرانس دوم ارزن‌الروم (۱۸۴۷) نیز بعد از خرمشهر، مسئله سلیمانیه و ذهاب از اهم مسائل مطروحه بوده است.

در سال ۱۸۳۱، ج. اس. استاکلر، کارشناس نظامی کمپانی هند شرقی در بغداد کنفرانس‌های دفاعی تشکیل داده و جداً پیشنهاد کرد که برای نگهداری آبراهه‌های دجله و فرات باید کشتی‌های جنگی بریتانیا در این شاهراه‌ها مستقر شود، به ویژه این که می‌توان نفت را جانشین عالی سوخت کشتی‌های بخاری کرده از مشکلات و موانع تهیه ذغال و چوب‌رهایی یافت.^{۱۷}

از همین سال کشتی‌های بخاری در مدیترانه و دریای سیاه به ویژه در شط‌العرب به رفت و آمد پرداخته و در سال ۱۸۳۴ هیئت‌های تجسی زیرنظر دو صاحب‌منصب انگلیسی بنام‌های سلبی و چسنی در دجله و فرات کشتیرانی کردند و تا سال ۱۸۴۰، چهار کشتی جنگی بخاری در بغداد لنگر انداختند.

اوژن فلاندن در سال ۱۸۴۱، سلیمانیه و بغداد را دیده و چنین نوشته است:

این شهر (سلیمانیه) محل یکی از ولایات کردستان و محل پاشایی است که کاملاً مستقل و در زیر اطاعت سلطان نمی‌باشد. سرزمین سلیمانیه مرکز جنگ‌هایی است که بین ایران و عثمانی پی در پی واقع شده و هریک از دو دولت اظهار می‌دارد که این ناحیه و چند قسمت دیگر از آن من است. تاریخ نشان می‌دهد که این ناحیه گاهی به ایران و زمانی به عثمانی تعلق می‌داشته تا اینکه اهالی آن به فکر افتادند خود را مستقل سازند و از دولت مجزا گردند.^{۱۸}

اهالی سلیمانیه به فکر استقلال نیفتادند. دولت بریتانیا برای تشکیل دولت عراق، نقشه تجزیه کشید و مرزدار ناآگاه را اغوا کرد تا بین بغداد و کرمانشاه یک مانع دفاعی و حاکم دست‌نشانده برقرار نماید.

اوژن فلاندن از بغداد گزارش می‌دهد:

انگلیسی‌ها از بیست سال پیش به اهمیت این شهر پی‌بردند و به این جهت هر روز به وسایلی متشبه می‌شوند که آن را از مستملکات خود گردانند. اکنون عده‌ای سرباز

انگلیسی و هندی در این شهر متمرکزند و توپ‌ها در داخل، و ناوهای انگلیسی در ساحل مشغول پیشرفت عملیاتند تا بلکه آن را به دست انگلیس دهند. هنوز بیست سال از ابتدای دست‌اندازی انگلیس بدین ناحیه نگذشته در صورتی که امروز آن را کاملاً خورده و به‌خاطر دارد و می‌داند به زودی مالکش خواهد شد.^{۱۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. سیمونیچ، گراف. *خاطرات وزیرمختار سیمونیچ*. ترجمه یحیی آربین‌پور. تهران: ۱۳، ص ۹.
۲. سیمونیچ، گ. مأخذ فوق، ص ۱۹۱.
۳. رایت، دنیس. *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹، ص ۷۳.
۴. آدمیت، فریدون. *امیرکبیر و ایران*. انتشارات خوارزمی، تهران: ۱۳۵۶. چاپ پنجم، ص ۶۸.
5. Stuart, Colonel. *Journal of a residence in northern Persia...*, London, 1854, p. 328.
- Sheil (Lieut - Col.j) "Notes on a journey from Tabriz to Suleimanieyeh" *J.R.J.S* - Vol. 8, 1836.
6. Fraser, J. B. *Travels in Kurdistan and Masopotamia...*, London, 1840, Vol. I, p. 63-72.
۷. آدمیت، ف. *امیرکبیر و ایران*. ص ۶۸.
8. Stuart, Colonel. *Op. Cit*, p. (191).
9. Macdonald, Robert. *Personal narrative of military Travel and adventure in Turkey and Persia*, London, 1859, p. 195.
10. Ferier, J. P. *Caravan Journey and Wandrengs*. London, 1857, pp. 19-23.
۱۱. واتسون، گرنت. *تاریخ ایران دوره قاجاریه*. ترجمه وحیدمازندرانی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸. چاپ دوم، ص ۳۰۰.
۱۲. گاردان، کنت آلفردو. *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*. ترجمه عباس اقبال. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۲. چاپ دوم، ص ۶۸-۶۴.
۱۳. *اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی*. به اهتمام غلامحسین میرزاصالح. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵. ج ۱، ص ۲۷.
۱۴. دریادار بایندر. *خلیج فارس*. خرمشهر. ۱۳۱۷. ص ۷۹.
۱۵. رایت، دنیس. مأخذ پیشین. ص ۱۶۳.
۱۶. *امیرکبیر و ایران*. ص ۶۹.
17. Stocquculer, J. H. *Fifteen months Pilgrimage ...* London, 1832, Val: I - P: 56.
۱۸. فلاندن، اوژن. *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: انتشارات اشراقی. ۱۳۵۶، چاپ سوم، ص ۴۴۸.
۱۹. فلاندن، اوژن. مأخذ فوق، ص ۴۵۲.